

یادگیری بیشتر درباره تعاملات میان نهادها (رسمی و غیررسمی) شرط لازم برای بهبود عملکرد اقتصادی است. در این مقاله یک بعد از این تعاملات نهادی، یعنی رابطه میان فرهنگ و نهاد رسمی قانون بررسی شده است. مسئله اصلی این تحقیق نسبت میان فرهنگ و نهادهای رسمی خصوصاً قانون به عنوان یکی از عوامل توسعه و پیشرفت اقتصادی است. این بررسی، با روش توصیفی - تحلیلی در چارچوب نظری «اقتصاد نهادی جدید» انجام شده است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اثر پیوند، مانع مهمی در اجرای قوانین بدون توجه به شرایط فرهنگی است. فرهنگ، انگیزه اجرای نهادهای رسمی را فراهم می‌کند و در صورت بروز تضاد میان قانون و فرهنگ، مردم ترجیح می‌دهند از فرهنگ خود پیروی کنند، با این حال قوانین ممکن است به مرور زمان حتی با اجرای ناقص، فرهنگ را تغییر دهند. اما جهت این تغییر لزوماً مثبت نیست. فرهنگ و قوانین اگر مکمل نباشند به مرور زمان یا در اثر تکان‌ها زائل می‌شوند.

■ واژگان کلیدی:

فرهنگ، نهادهای غیررسمی، نهادهای رسمی، قانون، توسعه اقتصادی

فرهنگ، نهادهای رسمی و توسعه اقتصادی

فرشاد مؤمنی

استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی
farshad.momeni@gmail.com

امراه امینی

استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی
amrollahamini2511@gmail.com

زهرا خیری دوست لنگرودی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکترا اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی
z_kh63@yahoo.com

امیر خادم علیزاده

استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی
khademalizadeh.a@gmail.com

مقدمه

نهادها قواعد «انجام بازی» هستند. آنها در تنظیم روابط میان اشخاص و ایجاد نظم در محیط سیاسی - اقتصادی، کاهش نااطمینانی و در نتیجه کاهش هزینه‌های مبادله و اجرای قراردادها نقش دارند. بنابراین توجه به نقش نهادها در توسعه اقتصادی ضروری است. بسیاری از اقتصاددانان نهادگرا به پیروی از داگلاس نورث نهادها را به دو دسته نهاد‌های رسمی (قانون اساسی، حقوق عرفی و مقررات) و نهاد‌های غیررسمی (فرهنگ، سنت‌ها، هنجارهای رفتاری و آداب و رسوم) و مشخصه‌های اجرایی آنها تقسیم می‌کنند. در اجتماعات ابتدایی و ساده که افراد با یکدیگر رابطه چهره به چهره برقرار می‌کنند نهاد‌های غیررسمی (فرهنگ) برای پایدار کردن انتظارات، توقعات و فراهم کردن انضباط کفایت می‌کند؛ در حالی که اقتصادهای مدرن نیازمند قواعدی هستند که بسیاری از احتمالات را به حساب بیاورد. همچنین توسعه تجارت طولانی مدت نیازمند مکانیسم اجرای قرارداد غیرشخصی بیشتری است که از طریق نهاد‌های قانونی رسمی امکان پذیر است. (گیسو^۱ و دیگران، ۲۰۱۵) اما حتی در جوامعی با نهاد‌های رسمی پیچیده، فرهنگ نقش مهمی در کنار قانون بازی می‌کند. همچنین تکامل قانونی در کنار تکامل فرهنگی موفقیت جامعه را سبب می‌شود. به عبارت دیگر تفکری که در دهه ۱۹۳۰ معتقد بود «فرهنگ مهم است» و تفکری که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌گفت «قانون مهم است» هر دو با شکست مواجه شده‌اند و باید گفت یادگیری بیشتر درباره تعاملات میان قواعد رسمی و غیررسمی شرط لازم برای بهبود عملکرد اقتصادی است؛ لذا منتزویونوس، نورث و شریک^۲ (۲۰۰۴) در انتهای مقاله خود پیشنهاد می‌کنند پژوهش‌هایی که رابطه نهاد‌های رسمی و غیررسمی را بررسی می‌کنند، گسترش یابند. مسئله اصلی این تحقیق نسبت میان نهاد غیررسمی فرهنگ و نهاد رسمی قانون در بستر توسعه اقتصادی است؛ روابطی که باعث می‌شود هیچ‌یک به تنهایی کافی نباشند. مهم‌ترین سؤال این تحقیق آن است که چرا تغییر نهاد رسمی قانون به تنهایی منجر به تحول جامعه نمی‌شود؟ آیا شرایطی را می‌توان یافت که قوانین بدون توجه به فرهنگ به طور موفق اجرا شوند؟

اهمیت این تحقیق در درک تعادل‌ها و نحوه حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر و چگونگی شکستن دوره‌های باطل موجود و ایجاد نکردن دوره‌های باطل جدید با سیاست‌های غلط

1. Guiso

2. Mantazavinous; North & Shariq

است. هدف از این تحقیق آن است که نشان داده شود تحولات فرهنگی در بسیاری از موارد نتیجه تصریح خوب (یا بد) قوانین و اجرای کامل (یا ناقص) آنها است؛ همچنین نشان می‌دهد قوانین و سیاست‌های توسعه اقتصادی در چه شرایطی بدون توجه به فرهنگ و در چه شرایطی باید با توجه به مقتضیات فرهنگی کشور نگاشته شوند تا آثار مورد نظر را پدید آورند. با توجه به ضعف ادبیات موجود در این زمینه و توجه نداشتن به رابطه متقابل فرهنگ و قوانین در درک تعادل‌ها، ضرورت این تحقیق آشکار است. روش این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و تحلیل‌ها در چارچوب اقتصاد نهادی جدید صورت می‌گیرد.

ابتدا به ادبیات پژوهش پرداخته می‌شود که شامل تاریخچه‌ای است که نشان می‌دهد هر یک از دو عنصر فرهنگ و قانون در دوره‌ای، موتور توسعه اقتصادی محسوب می‌شدند. سپس پیشینه مطالعات بررسی می‌شود و نوآوری پژوهش در این بخش مورد توجه قرار می‌گیرد. در بخش سوم نقش فرهنگ و نهادهای رسمی در توسعه و علل کافی نبودن هر یک از آنها به‌تنهایی تبیین می‌شود. بخش چهارم توصیه‌هایی برای اقتصاد ایران دارد و با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری سامان می‌یابد.

ادبیات پژوهش

در این بخش پس از ذکر تاریخچه‌ای از رابطه میان فرهنگ و نهادهای رسمی، روند تاریخی شکل‌گیری قانون و نقش مکمل فرهنگ و نهادهای رسمی بیان شده است. سپس مروری بر مطالعات گذشته و نوآوری این مقاله بیان می‌شود.

۱. «فرهنگ و اقتصاد»، «قانون و اقتصاد»، دو مسیر تاریخی جداگانه

شکل‌گیری رشته اقتصاد توسعه در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، منجر به ایجاد زمینه‌های مطالعاتی متعددی در رشته اقتصاد شد. رشته اقتصاد که اوایل قرن بیستم توسط اقتصاددانان نئوکلاسیک از جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی تهی شده بود و به‌جای «اقتصاد سیاسی»، «علم اقتصاد» نامیده می‌شد، در معرض مطالعات اجتماعی، سیاسی و حقوقی - یعنی دیگر ابعاد جامعه انسانی - قرار گرفت. نیمه دوم قرن بیستم شاهد گسترش گفتمان اخلاقی در عرصه تحولات اجتماعی بود. و مباحث اخلاقی توسط گولت و دراکر^۱

به ادبیات اقتصادی وارد شد. همچنین در این دوران مباحث مربوط به «قانون و توسعه» شکل گرفت. این ارتباطات میان «فرهنگ و توسعه» و «قانون و توسعه» در دو مسیر جریان یافت. مسیر اول مربوط به طرفداران مدرنیزاسیون بود. در مسیر دوم اقتصاددانان نهادگرا ابتکار عمل را به دست گرفتند.

در دهه ۱۹۶۰ جنبش «قانون و توسعه»^۱ دانشگاه‌ها و مدارس حقوقی آمریکا را درگیر کرد. با این حال، پس از کمی بیش از یک دهه شکست این برنامه اعلام شد و پشتیبانی از آن به سرعت از بین رفت. فرضیه اصلی جنبش «قانون و توسعه» این بود که قانون برای روند توسعه فرایند کلیدی و موتور تغییر است و اصلاحات قانونی می‌تواند منجر به تغییر اجتماعی شود. لذا وکلا و قضات می‌توانند به‌عنوان مهندسان اجتماعی خدمت کنند. دومین اعتقاد مهم این بود که آموزش قضات و قانون‌گذاران^۲ در کشورهای درحال توسعه، تلاش‌های اصلاحی را جلو می‌برد. چراکه در این زمان وجود شکاف میان قوانین مکتوب و قوانینی که در عمل اجرا می‌شوند، در کشورهای درحال توسعه درک شده بود. (برگ^۳، ۱۹۷۷)

برخی از دلایل شکست این جنبش تمرکز آن بر نظام حقوقی رسمی و کنار گذاشتن قانون عرفی و سایر روش‌های غیررسمی زندگی کشورهای درحال توسعه و این اعتقاد بود که نظام حقوقی آمریکا به‌راحتی به کشورهای درحال توسعه پیوند می‌یابد. (توربک و گالانتر^۴، ۱۹۷۴) موج جدید فعالیت‌های قانون و توسعه در مقیاس بسیار بزرگ‌تر از قبل (دیلسلی^۵، ۱۹۹۹: ۲۱۵-۲۱۲) با علاقه به رشد سریع پس از جنگ در اقتصادهای شرق و جنوب شرقی آسیا احیا شد. ایده‌های نورث تأثیر زیادی بر این نگرش در دهه ۱۹۹۰ داشته است. (گینسبرگ^۶، ۲۰۰۰) با تغییر قرن، مفسران «قانون و توسعه» در این ایده به اشتراک رسیدند که نوشتن صرف حقوق کافی نیست و توجه به محیط فرهنگی نیز مهم است.

در ارتباط «فرهنگ و اقتصاد»، اولین جریانی که پس از جنگ جهانی دوم یعنی در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ شکل گرفت و قائل به آن بود که «فرهنگ مهم است»، دیدگاه نوسازی

1. Law and Development Movement
2. Bench and Bar
3. Burg
4. Trubek & Galanter
5. DeLisle
6. Ginsburg

بود. در این دیدگاه فرهنگ غرب فرهنگ مدرن تلقی می‌شد و فرض بر این بود که اتخاذ این فرهنگ به پیشرفت سایر جوامع نیز می‌انجامد. اما از دهه ۱۹۶۰ به بعد تحولاتی در این دیدگاه رخ داد که فرهنگ هر کشور را به حساب می‌آورد. جریان دیگری نیز وجود داشت که ریشه در مکتب تاریخی آلمان و نهادگرایی قدیم آمریکا داشت و مکتب نهادی جدید نام گرفت. نهادگرایان جدید عوامل نهادی نظیر سنت‌ها، آداب و رسوم، فرهنگ و مذهب را به دلایل مختلف دارای اهمیت می‌دانند. از این رو مطالعات بین‌رشته‌ای از نظر آنها ضروری است. (هاجسون، ۱۹۹۸)

با اینکه هر دو جنبشی که قانون یا فرهنگ را موتور توسعه می‌دانست شکست خورده‌اند، هنوز عده زیادی هستند که تصور می‌کنند قوانین جهان‌شمولی برای توسعه اقتصادی در چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک وجود دارد؛ یا تصور می‌کنند علت توسعه نیافتگی کشوری مانند ایران فرهنگ نامناسب مردم است. اقتصاددانان نهادی جدید رویکرد جدیدی را در مطالعه فرهنگ، حقوق و اقتصاد فراهم نموده‌اند که البته نیازمند گسترش و کشف روابط در گستره‌های متعدد است. این مقاله تلاش می‌کند با تلفیق دو دیدگاه ذکر شده در قالب اقتصاد نهادی جدید، رابطه متقابل آنها را شرح دهد.

۵۹

۲. پیشینه مطالعات صورت گرفته در زمینه فرهنگ، قانون و اقتصاد

در میان مطالعات داخلی که به بررسی ارتباط فرهنگ و قانون پرداخته‌اند می‌توان به مطالعات زیر اشاره کرد: ساعی و خضری (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ سیاسی و حاکمیت قانون در ایران؛ با تأکید بر بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه» بر نقش فرهنگ سیاسی به عنوان عاملی بر ضعف حاکمیت قانون در ایران تأکید می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که فرهنگ سیاسی ایران با تشدید و تقویت بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه سبب نقض شاخص‌های اصلی حاکمیت قانون می‌شود.

اکبری و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله‌ای به «بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر مصرف انرژی خانوار پس از اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها (مطالعه موردی شهر اصفهان)» پرداخته‌اند. نتایج پژوهش که با روش نمونه‌گیری تصادفی ساده صورت گرفته است نشان می‌دهد پایگاه اقتصادی - اجتماعی خانوارهای اصفهانی بر میزان صرفه‌جویی آنها در مصرف انرژی (برق و گاز طبیعی) تأثیر معناداری نداشته است؛ در حالی که فرهنگ

(زیست‌محیطی) خانوارها، تأثیر منفی معناداری داشته است.

میرفردی و همکاران (۱۳۹۴) در «بررسی تأثیر شهروندی بر میزان گرایش به قانون‌گریزی (مورد مطالعه شهر یاسوج)» که با روش پیمایش صورت گرفته است به این نتیجه رسیده‌اند که بین فرهنگ شهروندی و هر یک از ابعاد فرهنگ شهروندی (مسئولیت‌پذیری اجتماعی و مشارکت اجتماعی) و گرایش به قانون‌گریزی رابطه معناداری وجود دارد. سه مقاله ذکرشده در بالا همگی نقش فرهنگ را در قانون‌پذیری و موفقیت قانون در یک مورد خاص مورد بررسی قرار داده‌اند.

عالی‌پناه و فضل‌ی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «چیستی حقوق و رابطه آن با فرهنگ» به کشف دخالت «فرهنگ» در شکل‌گیری حقوق می‌پردازند و معتقدند وعاء ماهیت حقوق را «بنای عقلا» سیراب می‌نماید که فرهنگ و اجتماع در شکل‌گیری آن دخیل هستند. در مدلی که ارائه می‌کنند فراگردی سه‌گانه و تعاملی را میان مبانی فرهنگی، نهادهای اجتماعی و ابزارهای حقوقی در بستر محیط شناسایی می‌نمایند ولی در این مدل تنها به ادعان به وجود رابطه بسنده می‌کنند و توضیحی درباره چگونگی آن نمی‌دهند. بنابراین این مقاله اولاً فرهنگ و قانون را جزء نهادهای جامعه دسته‌بندی نمی‌کند و در ثانی تنها به ذکر وجود روابط میان فرهنگ، قانون و نهادها اشاره کرده و گوشه‌ای از اثر فرهنگ بر شکل‌گیری قانون را مورد بررسی قرار داده است و سایر ارتباطات میان فرهنگ و قانون را مسکوت باقی می‌گذارد. و درنهایت به تحولات فرهنگی و قانونی اشاره‌ای ندارد.

مطالعات خارج از کشور نیز هر یک تنها یک بعد از رابطه میان فرهنگ و قانون را مورد بررسی قرار داده‌اند. گروهی اثر قانون بر فرهنگ را بررسی کرده‌اند. برای نمونه گریف (۱۹۹۳) در مقاله «اجرای قرارداد و نهادهای اقتصادی در تجارت اولیه: ائتلاف معامله‌گران مغربی» نشان می‌دهد که چگونه باورهای متضاد فرهنگی فردگرایانه مسیحیان ژنو و جمع‌گرایانه تجار یهودی مغربی در قرن ۱۱ بر شکل‌گیری قوانین مکتوب و توسعه تجارت مؤثر بوده است.

لیچت و همکاران (۲۰۰۵) در مقاله «فرهنگ، قانون و حاکمیت شرکتی» ارتباط میان ارزش‌های فرهنگی با قوانین رأی‌سهمدار و قوانین بستانکار را بررسی کرده‌اند و نشان می‌دهند قوانین مکتوب به چه شیوه‌ای ارزش‌های فرهنگی را، خصوصاً در مورد نظام‌های حقوقی مختلف، بازتاب می‌دهند. در مقالات ذکرشده اثر قوانین بر فرهنگ و اثر متقابل

این دو لحاظ نشده است. اما مقاله آلسینا^۱ و همکاران (۲۰۰۷) در مقاله «خداحافظ لنین (یا نه؟): تأثیر کمونیسم بر مردم» اثرات سقوط کمونیسم و اصلاحات قانونی را بر تحولات فرهنگی مورد بررسی قرار داده‌اند. آنها نشان می‌دهند بعد از پیوستن دو آلمان، آلمانی‌های شرقی بیشتر از غربی‌ها خواهان مداخله دولت هستند. اما ترجیحات شرقی آلمان‌ها به سمت آلمانی‌های غربی نزدیک می‌شود و پس از یک یا دو نسل ترجیحات به‌طور کامل همگام خواهد شد. در این مقاله به اینکه چرا قوانین گاهی می‌توانند به تغییر فرهنگ منجر شوند و گاهی نمی‌توانند و همچنین اثر متقابل فرهنگ و قوانین اشاره نشده است.

رولاند^۲ (۲۰۰۴) در مقاله «فهم تحول نهادی: نهادهایی که سریع حرکت می‌کنند و نهادهایی که حرکت آهسته دارند»، نهادها را به دو دسته تقسیم می‌کند: نهادهایی که به آرامی حرکت می‌کنند، یعنی فرهنگ، از جمله ارزش‌ها، باورها و هنجارهای اجتماعی و نهادهایی که سریع حرکت می‌کنند یعنی نهادهای سیاسی. آنها معتقدند تعامل میان این دو نوع نهاد می‌تواند تغییرات نهادی (چرا، چگونه و هنگام رخ دادن آن) را توضیح دهد. آنها پیوند نهادها را مفروض در نظر می‌گیرند و از چگونگی آن سخن نمی‌گویند.

اسپانز و همکاران (۲۰۱۲) در مقاله «ارتباط میان عوامل نهادی و فرهنگی در توسعه اقتصادی: مورد اندونزی» به نقل از نورث (۱۹۹۰)، به تعامل پیچیده میان قوانین رسمی و محدودیت‌های غیررسمی اشاره می‌کنند و کیفیت آن را نیز مهم می‌دانند. از نظر آنها فرهنگ به‌عنوان تعامل بین قواعد حقوقی و محدودیت‌های غیرقانونی شناخته می‌شود و تنها از قوانین رسمی متأثر نیست. آنها تفاوت جامعه کل‌نگر و جامعه گسترده را بررسی می‌کنند و راهی برای حرکت میان این دو جامعه در اندونزی ارائه می‌دهند. لذا آنها نیز به انواع روابط میان فرهنگ و قوانین و آثار متقابل آنها اشاره نکرده‌اند.

همان‌گونه که ملاحظه شد مقالات موجود تنها بعدی از رابطه فرهنگ و نهادهای رسمی را ملاحظه کرده‌اند و رابطه متقابل میان این دو را ندیده و نگاهی همه‌جانبه نداشته‌اند تا در ذیل این نگاه تحلیل‌های خود را انجام دهند. دلایل مختلف شکل‌گیری اثر پیوند و ملاحظه شرایطی که این اثر وجود ندارد نیز مورد توجه قرار نگرفته است. نوآوری مقاله حاضر برای این ادبیات رو به رشد، بررسی انواع ارتباطات میان فرهنگ و نهادهای رسمی در چارچوب اقتصاد نهادی جدید است. در این مقاله نه تنها اثر فرهنگ در شکل‌گیری

1. Alesina
2. Roland

قانون و قانون‌پذیری - که مورد تأکید مقالات داخلی بوده است - بلکه اثر پیوند و دلایل شکل‌گیری آن، بررسی منشأ قانونی فرهنگ و شرایطی که قوانین فرهنگ‌ساز می‌شوند، اثر شوک‌های خارجی در تغییر فرهنگ و قوانین و تعامل همزمان فرهنگ و قانون مورد بررسی قرار گرفته است و لذا می‌تواند چارچوبی برای مطالعه فرهنگ، قوانین و اقتصاد فراهم نماید. همچنین در این مقاله پیشنهادهایی برای اقتصاد ایران ارائه شده است.

۳. نقش فرهنگ و نهادهای رسمی در توسعه اقتصادی

نهادهای قواعد «انجام بازی» هستند. آنها در تنظیم روابط میان اشخاص و ایجاد نظم در محیط سیاسی - اقتصادی، کاهش نااطمینانی و در نتیجه کاهش هزینه‌های مبادله و اجرای قراردادها نقش دارند. در این بخش نقش هریک از نهادهای رسمی و فرهنگ در توسعه اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۶۲

۳.۱. نهادهای رسمی و توسعه اقتصادی

اصلاحات رسمی و قانونی به‌تنهایی برای توسعه اقتصادی کافی نیست. علت آن است که لاقابل‌بخشی از قوانین هر کشور باید مطابق با فرهنگ همان کشور نگاشته شود. ضمن آنکه فرهنگ و عرف در تفسیر قانون نیز اثرگذار است. بنابراین نگارش قانون بدون توجه به فرهنگ و یا وارد کردن قانون از یک فرهنگ دیگر اشکالاتی را ایجاد می‌کند که با عنوان اثر پیوند یا انطباق شایسته شناخته می‌شود. در این بخش به توضیح هر یک از این موارد می‌پردازیم.

۳.۱.۱. منشأ فرهنگی قانون

در پاسخ به این سؤال که قانون چگونه شکل می‌گیرد و منشأ آن چیست، از نگاه جامعه‌شناسانه، عرف و عادت نقشی اساسی ایفا می‌کند. در این تفکر، عرف و عادت در واقع زیربنایی را تشکیل می‌دهد که حقوق بر روی آن ساخته شده است و راهنمای قانون‌گذار، قضات و علمای حقوق در شیوه اجرا و گسترش حقوق است. برعکس، مکتب اصالت قانون کوشش کرده است که نقش عرف و عادت را ناچیز بشمارد. به‌نظر می‌رسد هر دو نظر دور از واقع‌بینی است. عرف و عادت عنصر اساسی تدوین قانون نیست، بلکه تنها یکی از عناصری است که کشف راه‌حل عادلانه را میسر می‌کند؛ و البته نقش ناچیزی هم ندارد. (داوید و اسپینوزی، ۱۳۷۸: ۱۲۴-۱۲۳)

مطالعات حاکی از آن است که نظام های حقوقی به طور سامان مند منجر به قوانین مختلف مثل قوانین مالی، مقررات ورود به بازار و... می شوند و نتایج اقتصادی را تحت تأثیر قرار می دهند. قوانین عرفی^۱ با منشأ قانون انگلیسی متفاوت از قوانین مدنی^۲ با منشأ قوانین رومی - ژرمنی است. اما تنها نظام های حقوقی در این میان اثرگذار نیستند و همبستگی میان فرهنگ ملی و قوانین حقوقی صرف نظر از دیگر ویژگی کشورها همواره باقی است. (لیچت، ۲۰۰۵) روایات تاریخی ارتباط میان فرهنگ و نهادهای رسمی را در موارد خاص نشان داده اند. برای مثال فیشر^۳ با مطالعه تکامل نهادها در امریکا نشان می دهد که چگونه اعتقادات فرهنگی که با چهار موج مهاجرت به وجود آمد تفاوت های زیادی را در فرهنگ ایجاد کرده است. (فیشر، ۱۹۸۹) و یا تاد^۴ که نشان می دهد در یک جامعه لیبرال یا اقتدارگرا، نگرش نسبت به ایدئولوژی لیبرال یا اقتدارگرا در خانواده نیز منعکس می شود. (تاد، ۱۹۸۳ و ۱۹۹۰) آلسینا و گلسر^۵ (۲۰۰۴) نیز عدم توسعه یک حزب کمونیست در ایالات متحده را به همراه دلایل دیگر، ناشی از فرهنگ فردگرا و دیدگاه های مربوط به فقر می دانند که مشابه آن توسط لیپست^۶ و مارکس (۲۰۰۱) ارائه شده است.

۳.۱.۲. نقش عرف در درک قانون

فرهنگ علاوه بر نقشی که در تدوین قانون دارد، در درک قانون نیز مؤثر است. بدون مراجعه به عرف نمی توان گفت چه وقت رفتار یک شخص تقصیر محسوب می شود، آیا فرد در مهلت معقول عمل کرده است، چه چیز در جامعه عادلانه تلقی می شود و... از این جهت عرف نقشی مکمل^۷ برای قانون ایفا می کند. در زمینه ارتباط میان فرهنگ و قانون در نظام رومی - ژرمنی، عرف مستقل از قانون^۸ محکوم به داشتن نقشی فرعی و ناچیز است. همچنین عرف خلاف قانون در نظام انگلیسی، لاقبل به ظاهر نقش بسیار محدودی دارد. (داوید و اسپینوزی، ۱۳۷۸: ۱۲۵-۱۲۴)

۳.۱.۲. اثر پیوند^۹ و انطباق شایسته^{۱۰}

قوانین رسمی باید متناسب با فرهنگ جامعه باشند. بر این اساس اینکه قوانین مکتوب

1. Common Law
2. Civil Law
3. Fischer
4. Todd
5. Alesina & Glaser
6. Lipset
7. Secundum Legem
8. Praeter Legem
9. Transplant Effect
10. Goodness of Fit

شوند و قوانین مکتوب عوض شوند، به تنهایی در موفقیت آنها کافی نیست. به عنوان نمونه در کشورهای آمریکای لاتین که قانون اساسی آمریکا را کپی کردند، کشورهای در حال گذار که دستورالعمل‌های تجاری و قوانین ورشکستگی اروپا و آمریکا را تقلید کردند و مستعمرات فرانسه در افریقا که نظام بوروکراتیک فرانسه را پذیرفتند، نتایج بسیار نامیدکننده و متفاوتی پدید آمد. (شرلی، ۲۰۰۵) علت این عدم موفقیت این است که عملکرد نهادها به شرایط اجتماعی، جغرافیایی، تاریخی و سازمانی که تحت آن ایجاد می‌شود، مشروط است. (آئوکی^۱، ۲۰۰۷) عملکرد هر نهاد به نهادهای دیگر وابسته است و رابطه مکملی میان نهادهای مختلف وجود دارد. (رودریک^۲، ۲۰۰۰ و رولاند^۳، ۲۰۰۴: ۱۱۳) اثرات مکمل میان نهادها و حساسیت آنها به شرایط محلی، نقطه شروعی برای درک اینکه چرا نهادهای وارداتی فاقد اثربخشی هستند، ارائه می‌کند. اجرای قوانین نیازمند وجود هنجارهایی است که مردم را به اطاعت از قوانین و مشارکت در نظارت بر عملکرد دولت ترغیب کند. (شرلی، ۲۰۰۵) این اتفاق زمانی می‌افتد که قوانین از دل فرهنگ ایجاد شده باشند و مورد پذیرش مردم قرار داشته باشند. همچنین قوانین برای عملکرد مناسب باید با فرهنگ و ارزش‌های زمینه‌ای همراه شوند.

برکوویتز^۴ و همکاران (۲۰۰۱) آن را «اثر پیوند»^۵ و لوی و اسپیلر^۶ (۱۹۹۴) آن را «تطابق شایسته» می‌نامند. به اعتقاد لوی و اسپیلر (۱۹۹۴) موفقیت در اصلاحات نهادی خرد، نیازمند شایستگی تطابق میان نوآوری ویژه و محیط کلان گسترده شامل هنجارها و باورها است. یک نهاد به خوبی انطباق یافته با «معیار درمان‌پذیری»^۷ سازگار است: این معیار بیانگر یک شیوه موجود سازمانی است که با فرض منافع انتظاری معینی، هیچ شیوه عملی و برتر جایگزینی را نتوان به کار گرفت. (ویلیامسون، ۲۰۰۲: ۱۲)

اما در معیار درمان‌پذیری، مخاطره یا قبول مخاطره می‌تواند وضعیت موجود را به شدت مورد تهدید قرار دهد؛ بنابراین تفاوت میان فرهنگ بومی و نهادهای قانونی اصلاح‌شده، تعاملی متضاد بین نهادهای وارداتی و فرهنگ محلی به وجود آورد (بوتک^۸ و

1. Aoki
2. Rodrik
3. Roland
4. Berkowitz
5. Transplant Effect
6. Levy & Spiller
7. Remediableness Criterion
8. Boettke

همکاران، ۲۰۰۸؛ گلدشمیت^۱، ۲۰۰۶؛ اسپرانز و همکاران، ۲۰۱۲ و زینرت^۲، ۲۰۰۹) در ضمن اصلاحات می‌تواند به‌گونه‌ای انجام شود که کشور را به نهادهای ناکارآمد مقید کند، درحالی‌که امکان استفاده از نهادهای کارا تر برای آن وجود داشته است. (شرلی، ۲۰۰۵) بنابراین اصلاحات قانونی برای تحریک ملایم تغییرات اجتماعی زمانی به نتیجه می‌رسند که طراحان آنها را نسبت به محیط فرهنگی تنظیم کنند. یعنی یا از دل فرهنگ بیرون آمده و قوانین از منشأ درونی استخراج شوند و یا از جوامعی اخذ شوند که مشابه جامعه واردکننده است (سادن^۳، ۱۹۸۹) و یا به‌طور عمدی، برای مثال از طریق ایجاد نهادهای مکمل (آئوکی، ۲۰۰۱: ۲۶۹-۲۶۷) با زمینه‌های محلی موجود سازگار شود. احتمال دیگر این است که فرهنگ و اعتقادات محلی تغییر کند (هادسون، ۲۰۰۶: ۷)، اما در این صورت انتظار هزینه‌های اجرایی بالاتر و زمان طولانی‌تر تغییر می‌رود. چراکه فرهنگ شدیداً وابسته به مسیر است و به‌راحتی تغییر نمی‌کند. در این صورت بازیگران ترجیح می‌دهند قواعد نهادهای غیررسمی و فرهنگ را پیگیری کنند، چون نهادهای غیررسمی هستند که انگیزه اجرای نهادهای رسمی را ایجاد می‌کنند. (ویلیامسون، ۱۳۹۳ و هلمک^۴ و لویتسکی^۵، ۲۰۰۴)

به‌عبارت دیگر اگر تقاضایی برای قانون وجود نداشته باشد، قانون اجرا نمی‌شود. در صورتی‌که قوانین با فرهنگ جامعه متناسب باشند، می‌توان توقع داشت قانون مورد استفاده قرار گیرد و لذا تقاضای داخلی قوی برای نهادهای اجرای قانون ایجاد شود. در این صورت واسطه‌های قانونی، می‌توانند قوانین را برای رسیدن به تقاضا گسترش دهند. اما اگر که قوانین با فرهنگ جامعه متناسب نباشند، تقاضای اولیه برای استفاده از این قوانین ضعیف است و واسطه‌های قانونی زمان بیشتر و فرایند مشکل‌تری را باید برای توسعه قانون به‌منظور متناسب شدن با تقاضای طی کنند. کشورهایی که قوانین را بدین شکل دریافت می‌کنند، موضوع «اثر پیوند» خواهند بود: سطح قانونی آنها کارایی کمتری را نسبت به کشور مبدأ قانون یا کشورهایی که با آن کشور نزدیکی فرهنگی دارند، خواهد داشت. (برکوویتز و همکاران، ۲۰۰۳) البته اثرات فوق‌الذکر می‌توانند برطرف شوند و نهادهای رسمی می‌توانند با موفقیت منتقل شوند یا تغییر کنند. ژاپن و آلمان به‌عنوان دو نمونه

1. Goldschmidt
2. Zweynert
3. Sugden
4. Helmke
5. Levitsky

داستان موفقیت نگاه می‌شوند (بوتک و همکاران، ۲۰۰۸: ۳۴۸-۳۴۶ و کوین^۱، ۲۰۰۸) ۳.۱.۴. اثر شوک‌ها و تحولات تدریجی زندگی

نهادهای رسمی مکتوب هستند. اگر این نهادها با فرهنگ همراه نشوند، با تحولات تدریجی زندگی و یا شوک‌های خارجی به سرعت از بین خواهند رفت. بوتسینی^۲ و اکسین^۳ (۲۰۰۵ و ۲۰۰۷) نشان می‌دهند یهودیان قبل از تخریب معبد دوم در قرن اول دو دسته شدند: صدوقیان که تورات نوشته‌شده را پذیرفتند اما مطابق فرهنگ هلنی عمل می‌کردند؛ و فریسیان که تورات نوشته و تورات شفاهی را پذیرفتند و با گسترش زبان و فرهنگ یونانی مخالفت کردند. تخریب معبد دوم به‌عنوان یک شوک برون‌زا روندی از تبدیل یهودیان بی‌سواد و کشاورزان را به سایر ادیان شکل داد؛ چراکه منجر به انتشار یک هنجار مذهبی پرهزینه شده بود که پدران نیاز داشتند آن را به فرزندان‌شان آموزش دهند. لذا این هنجار در جامعه کشاورزی نمی‌توانست در درازمدت باقی بماند و تنها در جایی می‌توانست که بتوان از ادبیات پول درآورد. لذا این شوک به صدوقیان آسیب رساند و اثر بلندمدتی داشت.

۶۶

۳.۲. فرهنگ و توسعه اقتصادی

توجه به فرهنگ نیز به‌تنهایی به توسعه اقتصادی منجر نمی‌شود. همان‌گونه که قانون به‌تنهایی در برقراری نظم و کاهش هزینه‌های مبادله کافی نیست، فرهنگ نیز نمی‌تواند به‌تنهایی در محیط‌های پیچیده و پیشرفته این مهم را برآورده نماید. فرهنگ تحت شرایطی می‌تواند توسط قوانین تغییر کند. و مهم‌تر از آن اینکه اگر فرهنگ با بسترهای قانونی کافی حمایت نشود، امکان زوال آن بیشتر است. در ادامه هر یک از این گزاره‌ها تشریح می‌شود.

۳.۲.۱. عدم کفایت فرهنگ در برقراری نظم و کاهش هزینه‌های مبادله

فرهنگ به‌تنهایی در برقراری نظم و کاهش هزینه‌های مبادله کفایت نمی‌کند، قانون نیز به‌تنهایی کافی نیست. اجرای داد و ستدها صرفاً از طریق شبکه‌ها و هنجارها اشکالاتی دارد: از آنجاکه هنجارها در تاریخ و فرهنگ گروهی خاص ریشه دارد، به‌آسانی قابل انتقال به دیگران نیست و اگر تضمین و اجرای تعهدات، نیازمند مشارکت گروهی باشد، فرصت‌های تجارت سودآور بین آنهایی که قادر به استفاده از سازوکارهای تضمین اجرا

1. Coyne
2. Botticini
3. Eksein

نیستند، از دست می‌رود. در واقع، تجار به‌طور فزاینده‌ای از قراردادهای مکتوب، قواعد رفتاری، شاخص‌ها و اندازه‌گیری استاندارد، توافقات آشکار و تضمین اجرا از طریق حکمیت و دادگاه‌ها استفاده می‌کنند. (ویلیامسون، ۱۹۸۵) از طرف دیگر دادخواهی قضایی و قانون‌گرایی می‌تواند هم مانع تجارت و هم کمک به آن باشد. لذا هنجارهای اعتماد و همکاری، هنوز در کاهش هزینه‌های مبادله و پیشبرد آن اهمیت دارند. به‌رحال لازم است مبادله غیرشخصی، نظم خصوصی و هنجارهای رفتاری، به‌طور فزاینده‌ای با حمایت از قواعد و تضمین‌های اجرایی طرف سوم (واسطه) تقویت شوند.

برای مثال توسعه مالی نیازمند طراحی نهادهای مالی قانونی مناسب است. (لاپورتا، ۱۹۹۸-۱۹۹۷) اما اگر متغیرهای فرهنگی علیه نهادهای مالی عمل کنند، نهادهای مالی نمی‌توانند باعث ایجاد توسعه مالی شوند. سیستم حقوقی مناسب می‌تواند قراردادهای مالی را اجرا کند اما بدون وجود فرهنگ مناسب مثل اعتماد، میزان درگیری با دادگاه‌ها باعث افزایش در هزینه مبادله می‌شود. اما آثار اعتماد بر بازار مالی بیش از اینهاست. ارزش‌های فرهنگی بیش از متغیرهای استاندارد مثل «ریسک‌پذیری» در تعیین چگونگی سرمایه‌گذاری و مشارکت در بازارهای مالی اثرگذارند. اعتماد در تعیین اینکه مردم از پول نقد استفاده می‌کنند یا در بازار سهام مشارکت دارند و یا از وام‌های بانکی به‌جای وام از دوستان استفاده می‌کنند نقش مهمی دارد. در سطح کلان نیز تحقیقات نشان می‌دهد مشارکت در بازار سهام در کشورهایی با سطح بالای اعتماد بالاتر است. لذا تفاوت در سطح اعتماد می‌تواند مشارکت کم در کشورهای مختلف را توضیح دهد. (گیسو و دیگران، ۲۰۰۴) لذا وجود ترکیبی از نهادهای قانونی و متغیرهای فرهنگی برای گسترش بازارهای مالی ضروری است.

۳.۲.۲. منشأ قانونی فرهنگ

تغییرات فرهنگی به دلایل گوناگونی رخ می‌دهد. تغییر در فناوری و نیازهای جامعه، برخورد با سایر فرهنگ‌ها، شوک‌های بیرونی مانند جنگ و انقلاب، دگرگونی‌های طبیعی مانند زلزله و سیل و بیماری، تغییرات جمعیتی و... از دلایل تغییرات فرهنگی است. یکی از این دلایل تغییر در قوانین و مقررات است. اصلاحات قانونی وسیله اصلی در دست سیاست‌گذاران برای تحریک ملایم تغییرات اجتماعی است. (لیچت، ۲۰۰۵). البته اصلاحات قانونی با شرایطی به تغییرات فرهنگی منجر می‌شود.

گاه قوانین به منظوری غیر از تغییر فرهنگ نگاشته می‌شوند، اما بر فرهنگ نیز مؤثر واقع می‌شوند و گاه نیز قوانین به منظور تغییر فرهنگ نگاشته می‌شوند. نمونه آن استفاده از مسئله هابزی^۱ به گونه‌ای است که از طریق تغییر در قوانین هزینه خطا و احتمال کشف خطا کار افزایش یابد. فرض بر این است که در این صورت به تدریج رفتار غلط در جامعه با کاهش مواجه خواهد شد و فرهنگ مورد نظر جایگاه خود را پیدا می‌کند. اما قوانینی از این دست (مثل تغییر در سطح قیمت‌های نسبی) اگر بدون توجه به شرایط نهادی نگاشته شوند محکوم به شکست هستند چرا که میان نهادهای مختلف رابطه مکملی برقرار است و فرهنگ نیز با سایر نهادهای رسمی و غیررسمی روابط تکمیلی بالایی دارد.

پس اگر این قوانین در مورد فرهنگ‌سازی در ارزش‌هایی که با حوزه‌های دیگر مرتبط نیستند، مثلاً قوانین رانندگی و بستن کمربند ایمنی اعمال شوند به راحتی جواب می‌دهند اما در صورتی که برای فرهنگ‌سازی در حوزه‌ای مثل اصلاح الگوی مصرف انرژی که با نهادهای دیگری مانند زیرساخت‌های حمل‌ونقل و انتقال منابع مرتبط است و یا حوزه‌ای مانند اعتماد که در سازمان‌های مختلف (که در بالا ذکر شد) ریشه دوانده است اعمال شوند به آسانی قادر به تغییر فرهنگ نخواهند بود.

۳.۲.۳. زوال فرهنگ در صورت همراه نشدن آن با نهادهای رسمی

نکته مهم دیگری که در رابطه با اثر نهادهای رسمی بر فرهنگ وجود دارد این است که نهادهای رسمی به ماندگاری فرهنگ کمک می‌کنند. در روایاتی از ائمه معصومین از قبیل «الناس بامرائهم أشبه منهم بأبائهم»^۲ و یا «الناس علی دین ملوکهم»^۳. به اهمیت رهبران در دین مردم تأکید شده است، که به همین موضوع اشاره دارد.

یکی از علل دوام نداشتن اثر شوک‌های خارجی بر فرهنگ هم همین است. مطالعات تجربی گوناگون نشان داده است با وجود شوک‌های خارجی انطباق فرهنگی به آرامی اتفاق می‌افتد و تغییرات بیشتر در پاسخ به تغییر زندگی واقعی به جای اصلاحات رسمی یا تلقین فکری^۴ است. البته برخی شواهد نیز گویای آن است که یک شوک خارجی

۱. هنگامی که اکثر مردم از قانون اطاعت می‌کنند، دولت می‌تواند آن قانون را به نحو مؤثر و نسبتاً ارزان علیه افراد معدودی که قانون را می‌شکنند، به کار گیرد. اما هنگامی که اطاعت از قانون در مقیاسی وسیع شکسته می‌شود هیچ مقامی آن قدر قوی نیست که بتواند مراقب همه باشد. (دستو، ۱۳۹۶: ۲۲۲)
 ۲. شباهت مردم به رهبران‌شان، از تأثیرپذیری آنها از پدران و مادران‌شان بیشتر است. (حرانی، ۱۳۶۲ به نقل از امام علی^(ع): ۲۰۸)

۳. مردم بر دین حاکمان‌شان هستند. (اربلی، ۱۳۷۹: ۲۱)

دگرگونی فرهنگی عمده‌ای را ایجاد کرده است. در حقیقت می‌توان گفت میزان اثرگذاری این شوک‌ها و واکنش انسان‌ها به وضعیت‌های بدیع - مانند شوک‌ها - به‌میزان بدیع بودن آنها و میراث فرهنگی کنشگران (نورث، ۱۳۹۶)، میزان ریشه‌داری آن فرهنگ و وجود رابطه تکمیلی آن با سایر نهادها، خصوصاً نهادهای رسمی بستگی دارد. همچنین اگر تغییر یک بعد فرهنگی با تغییر در سایر ابعاد فرهنگی همراه شود، ماندگاری بیشتری پیدا می‌کند. یکی از مثال‌ها در این زمینه اثر مربوط به ظهور و سقوط کمونیسم در اروپای مرکزی و شرقی است. رولاند (۲۰۰۴) نشان می‌دهد که فرهنگ این کشورها در اثر فروپاشی کمونیسم تغییر کمی کرده است. آلسینا و همکاران (۲۰۰۷) نیز با تحقیقی در مورد آلمان نشان می‌دهند مردم آلمان شرقی بعد از فروپاشی کمونیسم نیز بیشتر طرفدار حضور دولت‌اند. اما نتیجه دیگر آنها این است که همگرایی میان دو آلمان به‌سرعت در حال شکل‌گیری است و احتمالاً طی دو نسل آینده ایجاد خواهد شد. این نتیجه نشان‌دهنده تغییرات تدریجی فرهنگ در اثر قوانین و پاسخ به زندگی روزمره است.

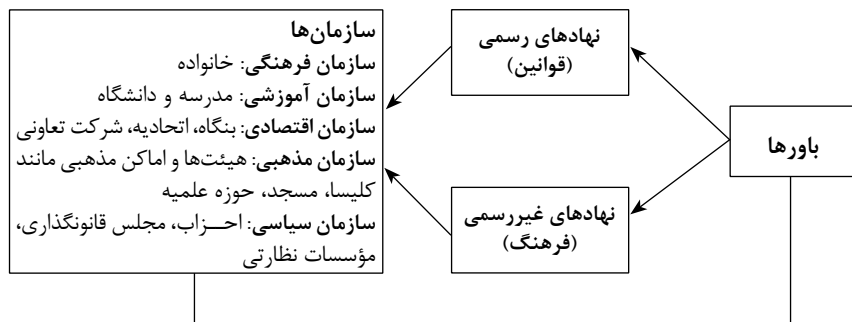
شوک‌های اقتصاد کلان نیز می‌تواند بر فرهنگ مؤثر باشد. شوک‌های اقتصاد کلان بر اعتقاد جوانان نسبت به شانس در برابر تلاش و ترجیح دادن توزیع مجدد و رفتارهای سیاسی اثر می‌گذارد. افرادی که در طول رکود رشد کرده‌اند تمایل دارند از توزیع مجدد بیشتر دولت حمایت کنند، اعتقاد دارند شانس بیشتر مؤثر است و بیشتر به احزاب چپ رأی می‌دهند. (آلسینا^۱ و دیگران، ۲۰۱۴).

تحقیق گریف نیز نشان می‌دهد فرهنگی که با نهادهای رسمی تقویت نشده بود، با مرور زمان زائل شد ولی فرهنگی ضعیف‌تر که نیاز به نهادهای رسمی را بیشتر می‌کرد، موفقیت بیشتری را ایجاد کرد. گریف با بررسی پیش‌زمینه فرهنگی تجار جنوایی و مغربی حاضر در تجارت مدیترانه‌ای قرون وسطی می‌گوید تجار مغربی، از شبکه گسترده ارتباطات، قیود و پیوندهای اجتماعی، زبان و مذهب مشترک (یهودی) برای تسهیم اطلاعات درباره رفتار کارگزاران‌شان استفاده کرده و در این‌باره اطمینان حاصل می‌کردند که کارگزاران متقلب، به‌طور جمعی تنبیه می‌شوند. این چارچوب، کارگزاران را ترغیب می‌کرد که برای ارتقای شهرت‌شان، به‌طور صادقانه عمل کنند. (گریف، ۱۹۹۳) این یک فرهنگ مناسب برای توسعه بود اما چون با نهادهای رسمی همراه نشد نتوانست نسبت به گسترش تجارت دوام بیاورد. جنوایی‌ها، در مقابل، مکانیسم‌های الزام با اعمال قراردادهای دوجانبه

را تکمیل نمودند که این امر شامل ایجاد قانون رسمی و سازمان‌های سیاسی در جهت شفاف‌سازی و اجرای قراردادهای بود. با گسترش تجارت، ژنوی‌ها به‌سوی تکامل بازارهای مولدتر حرکت کردند و مغربی‌ها از چرخه تجارت حذف شدند. مکتوب کردن قراردادهای در قرآن کریم نیز مورد تأکید و توجه قرار دارد، به‌نحوی که بلندترین آیه از قرآن (آیه ۲۸۲ سوره بقره) به قرارداد میان افراد و مکتوب نمودن قراردادهای اختصاص یافته است.

۳.۳. تحول همزمان فرهنگ و نهادهای رسمی: حرکت میان تعادل‌ها در جامعه

فرهنگ و نهادهای رسمی، تکاملی همگام با یکدیگر دارند. البته این امکان وجود دارد که در این فرایند تعادل‌های متعددی در جامعه شکل بگیرد. با استفاده از نظر نورث (۱۳۹۶) می‌توان گفت باورها بازنمایی درونی نهادها هستند و نهادها سازمان‌ها را ایجاد می‌کنند. باورها در سازمان‌ها شکل می‌گیرند. از طرف دیگر انتقال فرهنگی از طریق اجتماعی شدن و یادگیری اجتماعی سه شکل کلی دارد: افقی (میان همسالان)، عمودی (والدین به کودکان) و مورب (غیر والدین بزرگ‌تر به کوچک‌تر) (بولز و جینتیس، ۲۰۱۰). این فرایند، در سازمان‌های مختلفی مانند خانواده (سازمان فرهنگی)، مدرسه و دانشگاه (سازمان آموزشی)، بنگاه، اتحادیه، شرکت تعاونی (سازمان اقتصادی)، هیئت‌ها و اماکن مذهبی مانند کلیسا، مسجد، حوزه علمیه (سازمان مذهبی)، احزاب، مجلس قانون‌گذاری، مؤسسات نظارتی (سازمان سیاسی) شکل می‌گیرد و قوانین هر جامعه هم از طریق این سازمان‌ها تثبیت می‌شود و هم انتظار می‌رود طبق این ارزش‌ها ادامه پیدا کند. یعنی دوری مثبت میان اینها وجود دارد.



شکل ۱: تحول همزمان فرهنگ و نهادهای رسمی

فرهنگ و نهادها می‌توانند دورهای خود تقویت‌کننده‌ای ایجاد کنند که به تعادل منجر شود. حرکت از یک تعادل به تعادل دیگر در جامعه نیازمند شناخت این دورها و نحوه شکسته شدن آنهاست. داده‌های مقطعی کشورها نشان می‌دهد مقررات دولتی با سرمایه اجتماعی رابطه‌ای به شدت منفی دارد. این همبستگی برای محدوده وسیعی از سرمایه اجتماعی، از اعتماد به دیگران تا اعتماد به شرکت‌ها و نهادهای سیاسی و نیز برای طیف وسیعی از مقررات، از بازارهای کالاها، تا بازار کار و روند قضایی وجود دارد. افراد ممکن است مدنی باشند (در سرمایه اجتماعی سرمایه‌گذاری کنند) یا غیر مدنی باشند (آقیون^۱، ۲۰۱۰) و اینکه تولیدکننده باشند یا در فعالیت‌های رانت‌جویانه شرکت کنند. نهادهای قانونی کارآمد^۲ با ضمانت اجرایی کافی هم هزینه عدم همکاری و هم تعداد بازیگران همکاری‌کننده را افزایش می‌دهد. هر چه سهم بازیگران همکاری‌کننده بیشتر باشد، هم علاقه افراد به افزایش همکاری و اعتماد متقابل بیشتر خواهد بود و والدین بیشترین همکاری و اعتماد را به فرزندان خود می‌آموزند و از طرف دیگر در جامعه‌ای با اخلاق عمومی نیاز کمتری به مداخلات نهادی برای مجازات تقلب دارد و در نتیجه منجر به شکل‌گیری نهادهای کارآمدتر، کاهش مقررات و کاهش پرونده‌ها^۳ می‌شود. (مسئله هابزی) در نتیجه نهادهای خوب خود تقویت‌کننده می‌شود. (تابلینی، ۲۰۰۸) این فرایند مکملی می‌تواند جامعه را از اخلاق محدود فردی به اخلاق عمومی منتقل کند. در این جامعه فعالیت‌های تولیدی شکل می‌گیرد و قانون حکمفرماست.

در مثال جامعه‌ای با سرمایه اجتماعی اندک، همکاری میان خانواده‌های فامیل یا قبیله (اخلاق محدود) آسان است اما تقویت همکاری میان بازیگران دور و کمتر مرتبط سخت‌تر است. اگر مردم با نزدیکان خود در بازی «معمای زندانی» همکاری نکنند، با هزینه‌های اخلاقی مواجه می‌شوند، حتی اگر بازی یک‌بار انجام شود. این هزینه‌ها با افزایش فاصله میان بازیگران کاهش می‌یابد. لذا در صورت ضعف قوانین و شیوع فرهنگ بی‌اعتمادی، احتمال ایجاد تعادل چندگانه یکی با اخلاق محدود و یکی با اخلاق عمومی در جامعه افزایش پیدا می‌کند. برای حرکت در میان این دو تعادل نیاز به وجود قوانین کارآمد وجود دارد. اما برای انتقال عمودی فرهنگ، والدین باید تلاش‌های پرهزینه‌ای برای تزریق همکاری اعمال کنند. در چنین جامعه‌ای خانواده‌ها انگیزه کمی برای هزینه در جهت

1. Aghion
2. Well Functioned
3. Caseloads

سرمایه اجتماعی فرزندان‌شان دارند و چه بسا همکاری و اعتماد را برای فرزندان‌شان به‌منزله ضعف و بازندگی تلقی کنند. در سازمان‌های سیاسی فرایند رشوه‌دهی و فساد به روی کار آمدن افراد غیرمدنی انجامیده است. لذا تدوین قوانین و اجرای آن به‌سختی امکان‌پذیر است.

در فضای نهادی رشوه‌خواری، تلاش مجریان صادق قانون برای اجرای قانون خسته‌کننده و بی‌فایده خواهد ماند. (آئوکی، ۲۰۰۷) همچنین مقامات دولتی در صورت غیرمدنی بودن برای اجرا رشوه می‌خواهند. بنابراین در این جامعه به‌علت نبود قوانین و مقررات کافی فعالیت‌های رانت‌جویانه افزایش می‌یابد. سازمان‌های تولیدی در جهت رشوه و رانت گسترش می‌یابند و به‌عبارت دیگر دانش تولید جای خود را به دانش رانت‌جویی می‌دهد. تولید کاهش می‌یابد. فعالیت‌های کارآفرینی به‌سمت فعالیت‌هایی با هزینه جانبی منفی حرکت می‌کند و رانت و فساد گسترش می‌یابد.

ممکن است نهادهای مذهبی و آموزشی انگیزه درستکاری را آموزش دهند و یادآوری نمایند ولی آموزش به‌تنهایی کافی نیست. آموزش ممکن است باور درست را در افراد ایجاد کند ولی درستی باورها در اجتماع آزمون می‌شود. اگر افراد ببینند درستکاری هزینه‌بر است و نادرستی سودآور، تعداد بیشتری از آنها الگوهای غالب را می‌پذیرند. لذا خروج از چنین تعادلی به‌آسانی امکان‌پذیر نیست. البته نمی‌توان گفت تلاش در جهت اجرای قوانین و فرایند اجتماعی شدن از طریق سازمان‌ها در این میان بی‌تأثیر است. برای شکستن این تعادل، حرکتی تدریجی برای اصلاح قوانین بر پایه فرهنگ و تلاشی همه‌جانبه در جهت گسترش تولید لازم است تا به‌تدریج خود اجرایی نهادهای ناکارآمد را سست کرده و آن را در جهت تعادلی جدید هدایت کند.

۴. پیشنهادهایی برای سیاست‌گذاری در اقتصاد ایران

در بخش چهارم گفته شد که فرهنگ همواره منشأ شکل‌گیری قانون بوده است. ملاحظه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اسناد بالادستی نظام نشان می‌دهد این قوانین با فرهنگ آرمانی ایرانی - اسلامی کشور ایران همخوانی دارد. همچنین گفته شد اگر قوانین مکتوب اجرا نشوند، در اثر شوک‌های خارجی یا در مرور زمان از بین خواهند رفت. لذا ارزش‌های انسانی و اسلامی ملت ایران در اسناد بالادستی مستترند، نیز اگر با نهادهای دیگر همراه نشوند و به اجرا درنیایند به‌تدریج جای خود را در باورها و اذهان مردم از دست خواهند داد و حتی ممکن است به‌تدریج در اثر تحولات جامعه و یا شوک‌های

بیرونی قوانین دیگری جایگزین آنها شوند.

یکی از راه‌های اجرا و تثبیت این ارزش‌ها، از طریق برنامه‌های توسعه پنج‌ساله اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است. تحقیقات بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران پس از انقلاب اسلامی با غلبه جریان نئوکلاسیکی و سیاست‌های تعدیل اقتصادی نگاه‌شده‌اند. (برای مثال مظفری‌نیا، ۱۳۹۵؛ سبحانی، ۱۳۹۴؛ رزاقی، ۱۳۷۸ و مقیمی اسفندیاری، ۱۳۷۴) مبنای سیاست تعدیل، اقتصاد نولیبرال است. در این دیدگاه زندگی هر فرد به خود او تعلق دارد و همه افراد حق زیستن، اندیشیدن و باور داشتن بنا بر تمایل خویش را دارند. لذا افراد باید آزاد گذاشته شوند تا از منافع شخصی خود دنباله‌روی کنند. چنین عقیده‌ای هم اخلاقی و هم عقلانی شمرده می‌شود. عقلانیت ابزاری به دستیابی به چنین اهدافی کمک می‌کند. نولیبرالیسم متضمن موضع‌گیری مثبت و برنامه‌ریزی به‌منظور تأمین امکانات و فرصت‌های موجود است به‌گونه‌ای که مردم بتوانند از حداکثر توانایی و تمایل خویش بهره بگیرند؛ اما دیدگاه‌های حمایت‌گرایانه نسبت به استعدادها و شایستگی‌های انسان‌ها را رد می‌کند. انسان‌ها نباید به بازچه‌ای در دست دیگران خصوصاً دولت تبدیل شوند و مردم حق دارند مستقل باشند. مهم‌ترین امر خصوصی فعالیت‌های اقتصادی است و اگر قدرت انحصاری در اختیار حکومت قرار گیرد فرد استقلال معیشت خود را از دست می‌دهد. لذا لیبرالیسم دولت حداقلی را می‌پذیرد و وظیفه اصلی دولت را حفاظت از آزادی افراد می‌داند. به دیگر سخن، اقتصاد آزاد شالوده اصلی جامعه مدنی است که سیاست‌های تعدیل ساختاری، آزادسازی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی را در بر می‌گیرد. لیبرالیسم معتقد است اگر افراد آزاد گذاشته شوند استعدادها و توانایی‌های شخصی‌شان به بهترین شکل شکوفا می‌شود که نتیجه آن شکوفایی اقتصاد است. (ر.ک: آربلاستر، ۱۳۹۱)

بر پایه جهان‌بینی توحیدی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی و فلسفه بعثت انبیا، انسان باید آزاد باشد؛ هم از قید زورگویان و هم از قید نفس خویش. اما در این آزادی بندگی نهفته است. در حقیقت باید بنده خدا شود تا از قید دنیا و آنچه در آن است رهایی یابد (مطهری، ۱۳۹۰: ۲۷)؛ و یضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت علیهم^۱. چنین فردی حتی در صورت وجود گروه‌های قدرتمند، رسانه‌ها و یا هر یک از عناصر

۱. آیه ۱۵۷ سوره مبارکه اعراف: بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی‌دارد.

قدرت آزادی خود را از دست نخواهد داد. بنابراین هدف نه آزادی برای حرکت در هر مسیر که خود انسان می‌خواهد، بلکه هدف آزادی برای حرکت در مسیر الهی و خلیفه‌الله شدن انسان یا حیات معقول او است؛ و الی الله المصیر^۱.

البته این یک هدف والاست. برای دستیابی حداکثر انسان‌ها به آن لازم است نیازمندی‌های حرکت در این طریق توسط حکومت و به‌منظور رشد حداکثری افراد جامعه فراهم شود. لذا وظیفه حکومت ایجاد محدودیت‌هایی برای آزادی افراد و تربیت در کنار آزادی است. از نظر شهید مطهری (۱۳۹۰) تربیت در این دیدگاه یعنی از بین بردن موانع آزاداندیشی و آزادگی و از بین بردن علائق ناشی از عدم تفکر، نه از بین بردن آزادی. می‌توان گفت در این نگاه تربیت همانند سایر قابلیت‌هایی است که انسان‌ها برای آزاد بودن به آن نیاز دارند؛ مانند آموزش و بهداشت. اگر انسان به این میزان از آزادی دست یابد استعدادها و توانایی‌های وجودی‌اش به‌طور کامل شکوفا می‌شود و نتیجه آن شکوفایی اقتصاد تا حداکثر ممکن است: و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء^۲.

این آزادی با عدالت و اخلاق رابطه بسیار نزدیکی دارد، چراکه عدل در قوای درونی فرد همان آزادی معنوی و نتیجه آن تخلق به اخلاق الهی (برگرفته از مقدمه قانون اساسی) است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با این دیدگاه فکری نگاشته شده است و بر این اعتقاد است که این اهداف جز در گرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه نمی‌تواند محقق شود. بنابراین قانون اساسی زمینه‌چین مشارکتی را در تمام مراحل تصمیم‌گیری‌های سیاسی و سرنوشت‌ساز برای همه افراد اجتماع فراهم می‌سازد تا در مسیر تکامل انسان هر فردی خود متصدی و مسئول رشد و ارتقاء و رهبری گردد که این همان تحقق حکومت مستضعفین در زمین خواهد بود؛ و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین^۳. ضمن آنکه علی‌رغم دیدگاه لیبرال، اسلام طبق تأکید قانون اساسی برای فقرزدایی برنامه جامع و روشنی دارد که به عهده حکومت و افراد است. (اصول سوم و چهل و سوم)

۱. آیه ۱۸ سوره مبارکه فاطر: فرجام به‌سوی خداست.

۲. آیه ۹۶ سوره اعراف: و اگر اهل آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا می‌ورزیدند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم.

۳. آیه ۵، سوره مبارکه قصص: ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهمیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

لذا در اینجا می‌توان اثر پیوند را مورد بررسی قرار داد. این اصل بر ضرورت همراهی قوانین با شرایط فرهنگی تأکید دارد و حاوی آن است که اگر قوانین با فرهنگ همراه نشود به‌درستی اجرا نمی‌شود و آثار مورد نظر آن در جامعه پدید نمی‌آید و تضادهایی با نهادهای داخلی ایجاد می‌کند. همچنین اجرای ناقص این قوانین کشور را به نهادهای کارآمد جدیدی مقید می‌کند و وابستگی به مسیر جدیدی را شکل می‌دهد و بر مشکلات موجود می‌افزاید. با این وصف اگر برنامه‌های پنج‌ساله توسعه نیز با فرهنگی همسو با اسناد بالادستی نظام نگاشته نشود مشکلات گفته‌شده در مورد آن مصداق می‌یابد. اجرای این قوانین در طول زمان هر چند به‌طور ناقص، به تدریج فرهنگ ایران را نیز به‌سمت همان فرهنگ نولیبرال تغییر می‌دهد و آن را در برابر تهاجمات فرهنگی و تحولات فرهنگی آسیب‌پذیر می‌سازد.

۷۵

در قسمت دوم از بخش چهارم به منشأ قانونی فرهنگ و زوال فرهنگ در صورت همراه نشدن با قوانین اشاره شد. اجرای ناقص قوانین در ایران نیز به همین ترتیب به تدریج فرهنگی فردگرا را غالب می‌کند که از طرفی با فرهنگ موجود سازگار نیست و از طرف دیگر الزامات قانونی آن در کشور وجود ندارد و لذا به‌سمت خودخواهی، فساد، رانت‌جویی، عدم اعتماد و دوری از همکاری، راست‌گویی و... حرکت می‌کند. در دانشگاه‌ها غلبه جریان رایج اقتصاد این فرهنگ را اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد. دانش‌آموختگان اقتصاد در نهادهای سیاسی و اقتصادی تصمیم‌گیری‌های مهم را شکل می‌دهند. خانواده‌ها نیز تحت فشار انواع تهاجمات فرهنگی بیگانه قرار دارند. همه اینها بر شدت و وخامت اوضاع و ریشه یافتن فرهنگ نامولد و نادرست می‌افزاید. خاصیت ضد تولیدی تضاد قوانین با فرهنگ راه را بر ارائه راه‌حل‌های مناسب و خروج از تله ایجادشده بسته است و تحول نیازمند عزمی جدی و همه‌جانبه در شکستن این دوره‌های باطل است.

۵. خلاصه و نتایج

در راستای فهم عملکرد نهادها برای سیاست‌گذاری توسعه در ایران، در این مقاله روابط میان نهاد غیررسمی فرهنگ و نهاد رسمی قانون مورد بررسی قرار گرفت. تحقیقات گذشته هر یک به‌گونه‌ای به وجود رابطه میان نهادها ادعان داشته‌اند اما این مسئله را که این روابط به چه صورتی است، مورد توجه قرار نداده‌اند. لذا در این مقاله با روشی توصیفی - تحلیلی با بررسی انواع روابط میان این دو نهاد و ارائه مدلی برای روابط متقابل میان آنها

درصد یافتن پاسخ به پرسش‌های زیر برآمد: اول: چرا تغییر نهاد رسمی قانون به تنهایی منجر به تحول جامعه نمی‌شود؟ دوم: آیا شرایطی را می‌توان یافت که قوانین بدون توجه به فرهنگ به‌طور موفق‌تری اجرا شوند؟ اهم نتایج به‌قرار زیر است:

باورها شکل‌دهنده نهادها هستند. لذا تغییر فرهنگ نیازمند تغییر در باورهاست. نهادها شکل‌دهنده سازمان‌ها هستند. باورها در سازمان‌های مختلف و از طریق فرایند جامعه‌پذیری شکل می‌گیرند. تغییر قوانین زمانی می‌تواند به تغییر فرهنگ منجر شود که باورها را تغییر دهد. اما نهادها معمولاً مکمل همدیگر هستند و در کنار یکدیگر چارچوب نهادی را تشکیل می‌دهند؛ یک نهاد به تنهایی عمل نمی‌کند. ضمناً فرهنگ به‌عنوان یک نهاد غیررسمی در کلیه سازمان‌های جامعه ریشه دوانده است و تغییر به‌آسانی انجام نمی‌شود. قوانین باید مورد تقاضای جامعه باشند تا اجرا شوند. فرهنگ انگیزه اجرای نهادهای رسمی را فراهم می‌کند. لذا در صورت بروز تضاد مردم ترجیح می‌دهند از فرهنگ خود پیروی کنند. همچنین با تغییر قوانین رسمی بدون توجه به فرهنگ، تضاد میان نهادهای وارداتی و داخلی ایجاد شده و جامعه به ناکارآمدی‌های جدیدی دچار می‌شود.

در مواردی که یک ارزش فرهنگی با دیگر ارزش‌ها پیوند نیافته است مانند قانون‌پذیری در مورد قوانین راهنمایی و رانندگی یا محیط‌زیست، با تغییر قوانین و ضمانت اجرایی مناسب می‌توان با استفاده از تغییر قوانین فرهنگ را تغییر داد.

فرهنگ اگرچه ریشه‌دار است اگر با بسترهای قانونی کافی حمایت نشود، در اثر تغییر قوانین با ضمانت اجرایی قوی یا شوک‌های خارجی مانند شوک‌های فناورانه امکان زوال خواهد داشت. بنابراین ویژگی‌های مثبت فرهنگی می‌تواند توسط قوانین تقویت شود و از زائل شدنشان جلوگیری شود و ویژگی‌های منفی فرهنگی می‌تواند تحت شرایط خاص توسط اصلاح شود.

فرهنگ و نهادها می‌توانند دوره‌های خود تقویت‌کننده‌ای ایجاد کنند که به تعادل منجر شود. اثر تقویت‌کننده فرهنگ و نهادهای رسمی موجب نهادینه شدن هرچه بیشتر فرهنگ خواهد شد. در این صورت تعامل فرهنگ و نهادها از طریق انتقال فرهنگی صورت می‌گیرد. در توضیح دوره‌های باطل موجود در اقتصاد ایران از منظر رابطه فرهنگ و قانون‌پذیری، نتایج مقاله حاکی از آن است که:

در فرهنگ ایرانی - اسلامی آزادی با آزادی معنوی و بندگی خدا همراه است. عدالت و اخلاق نیز در این فضا تعریف می‌شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با این

دیدگاه فکری نگاشته شده است اما برنامه‌های پنج‌ساله توسعه مبتنی بر دیدگاه نولیبرال است. در این بستر نه تنها برنامه‌های توسعه به‌درستی اجرا نمی‌شود و آثار مورد نظر آن در جامعه پدید نمی‌آید، بلکه تضادهایی با نهادهای داخلی ایجاد می‌کند.

اجرای ناقص این قوانین کشور را به نهادهای ناکارآمد جدیدی مبتلا می‌کند. اجرای این قوانین در طول زمان به‌طور ناقص، به تدریج فرهنگی فردگرا را غالب می‌کند که از طرفی با فرهنگ موجود سازگار نیست و از طرف دیگر الزامات قانونی آن در کشور وجود ندارد و لذا به‌سمت خودخواهی، فساد، رانت‌جویی، عدم اعتماد و دوری از همکاری، راست‌گویی و... حرکت می‌کند. این فرهنگ به تدریج در سازمان‌های آموزشی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ریشه می‌دواند و تغییرات را سخت‌تر می‌کند.

مطالب بسیاری در ارتباط نهادهای رسمی و غیررسمی باقی مانده است. به‌عنوان نمونه می‌توان بررسی کرد قوانین مختلف مالی و سرمایه‌گذاری، کار و اشتغال و... هر یک بر اساس چه ارزش‌های فرهنگی نگاشته شده‌اند، با قوانین مشابه در جوامع دیگر چه تفاوت‌هایی دارند، چه تغییراتی کرده‌اند و اجرای آنها چه آثاری داشته است و... و یا اینکه کدام جوامع توانسته‌اند بر اثر پیوند غلبه کنند و چه تجربیاتی می‌توان از آنها آموخت.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اکبری، نعمت‌الله؛ هوشنگ طالبی و اعظم جلائی. (۱۳۹۵). بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر مصرف انرژی خانوار پس از اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها (مطالعه موردی: شهر اصفهان). *جامعه‌شناسی کاربردی*. ۲۷(۴).
۳. اربلی، علی بن عیسی. (۱۳۷۹). *کشف الغمه*. حسینی اشکوری و احمد الشریف الرضی. قم. جلد ۲.
۴. آریلاستر، آنتونی. (۱۳۹۱). *ظهور و سقوط لیبرالیسم*. عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. چاپ پنج‌م.
۵. حرانی، ابن شعبه. (۱۳۶۳). *تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله*. علی اکبر غفاری. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۶. داوید، رنه و ژوفره اسپینوزی. (۱۳۷۸). *دو نظام بزرگ حقوقی معاصر*. سید حسین صفایی. انتشارات میزان.
۷. رزاقی، ابراهیم. (۱۳۷۸). *الگوی توسعه برنامه‌های عمرانی ایران*. *مجله تأمین اجتماعی*. شماره ۳.
۸. ساعی، احمد و محمد خضری. (۱۳۹۱). *فرهنگ سیاسی و حاکمیت قانون در ایران؛ با تأکید بر بی‌اعتمادی سیاسی ناشی از توهم توطئه*. *فصلنامه مطالعات سیاسی*. ۵(۱۷).
۹. سبجانی، حسن. (۱۳۹۴). *عدم انطباق اقتصاد کشور با الگوی قانون اساسی*. خبرگزاری فارس ۵ مهر.
۱۰. عالی‌پناه، علیرضا و عزیزاله فضل‌ی. (۱۳۹۱). *چیستی حقوق و رابطه آن با فرهنگ*. *پژوهش‌نامه حقوق اسلامی*. ۱۳(۱).
۱۱. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*.
۱۲. مظفری‌نیا، مهدی. (۱۳۹۵). *اندیشه‌شناسی سیاسی بر نامه‌های توسعه در ایران (برنامه اول تا پنجم بعد از انقلاب)*. رساله دکتری رشته علوم سیاسی گرایش اندیشه‌های سیاسی. دانشگاه تربیت مدرس. دانشکده علوم سیاسی.
۱۳. مقیمی اسفندیاری، حسن. (۱۳۷۳). *بررسی تطبیقی برنامه اول توسعه و برنامه تعدیل اقتصادی*. معاونت پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۱۴. میرفردی، اصغر؛ مریم مختاری؛ فروغ فرجی و هومان دانش‌پذیر. (۱۳۹۴). *بررسی تأثیر شهروندی بر میزان گرایش به قانون‌گریزی (مورد مطالعه شهر یاسوج)*. *پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی*. ۴(۲).
۱۵. نورث، داگلاس سی. (۱۳۹۶). *فهم فرآیند تحول اقتصادی*. میرسعید مهاجرانی و زهرا فرضی‌زاده. نشر نهادگرا.
۱۶. ویلیامسون، الیور. ای. (۱۳۹۳). *اقتصاد نهادی جدید: دستاوردهای گذشته و نگاهی به فرارو*.

در نهادهای و توسعه. محمود متوسلی؛ مصطفی سمیعی نسب و علی نیکو نسب. انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

17. Aghion, P.; Y. Algan; P. Cahuc. & A. Shleifer. (2010). Regulation and Distrust. *The Quarterly Journal of Economics*. 125(3): 1015-1049
18. Alesina, A. & E. Glaeser. (2004). *Fighting Poverty in the US and Europe: A World of Difference*. Oxford University Press.
19. Alesina, A. & N. Fuchs-Schündeln. (2007). Goodbye Lenin (or Not?): The Effect of Communism on People. *American Economic Review*. 97(4): 1507-1528.
20. Alesina, A.; P. Giuliano. (2014). Family Ties. In S. Durlauf & P. Aghion (Eds). *Handbook of Economic Growth*. Amsterdam: Elsevier.
21. Aoki, M. (2001). *Toward a Comparative Institutional Analysis*. Cambridge. M.A. MIT Press.
22. Aoki, M. (2007). Endogenizing Institutions and Institutional Changes. *Journal of Institutional Economics*. 3(1): 1-31.
23. Berkowitz, D.; K. Pistor. & J. Richard. (2001). Economic Development, Legality, and the Transplant Effect. *European Economic Review*. 47(1): 165-195.
24. Boettke, P.; C. Coyne. & P. Leeson. (2008). Institutional Stickiness and the New Development Economics. *American Journal of Economics and Sociology*. 67(2): 331-358.
25. Botticini, M. & Z. Eckstein. (2005). Jewish Occupational Selection: Education, Restrictions, or Minorities?. *Journal of Economic History*. 65(4). 922-948.
26. Botticini M. & Z. Eckstein. (2007). From Farmers to Merchants, Conversions and Diaspora: Human Capital and Jewish History. *Journal of the European Economic Association*. Vol. 5. No. pp. 885-926.
27. Burg, E. M. (1977). Law and Development: A Review of the Literature & a Critique of "Scholars in Self-Estrangement". *The American Journal of Comparative Law*. 25(3): 492-530.
28. Coyne, C. (2008). *After War: The Political Economy of Exporting Democracy*. Stanford: Stanford University Press.
29. DeLisle, J. (1999). Lex Americana?: United States Legal Assistance, American Legal Models, and Legal Change in the Post-Communist World and Beyond. *Univ. of Pennsylvania Carey Law School*. Vol. 20. No. 2.
30. Geoffrey M. H. (2006). *Economics in the Shadows of Darwin and Marx: Essays on Institutional and Evolutionary Themes*. Edward Elgar, Cheltenham
31. Ginsburg, T. (1995). *Law and Development: The Third Wave*. Presented at the Law and Society Association Annual Meeting. Toronto (June).
32. Goldschmidt, N. (2006). A Cultural Approach to Economics. *Intereconomics*. 41(4): 176-182.
33. Greif, A. (1993). Contract Enforceability and Economic Institutions in Early Trade: The Maghribi Traders' Coalition. *American Economic Review*. 83(3): 525-548.
34. Guiso, L.; P. Sapienza. & L. Zingales. (2015). Corporate Culture, Societal Culture, and Institutions. *American Economic Review: Papers & Proceedings*. 105(5): 336-339.
35. Guiso, L.; P. Sapienza. & L. Zingales. (2004). The Role of Social Capital in Financial. *American Economic Review*. Vol. 94. No. 3. pp. 526-556.
36. Helmke, G. & S. Levitsky. (2004). Informal Institutions and Comparative Politics: A Research Agenda. *Perspectives on Politics*. 2(4): 725-740.
37. Hodgson, G. M. (1998). The Approach of Institutional Economics. *Journal of Economic Literature*. Vol. XXXVI.

38. La Porta, R.; F. Lopez de Silanes; A. Shleifer. & R. Vishny. (1998). Law and Finance. *Journal of Political Economy*. 106(6). 1113-1155.
39. La Porta R.; F. Lopez-de-Silanes; A. Shleifer. & R. Vishny. (1997). Legal Determinants of External Finance. *Journal of Finance*. 52(3).
40. Licht Amir, N. A.; A. Chanan Goldschmidt; H. Shalom. & B. Schwartz. (2005). Culture, Law, and Corporate Governance. *International Review of Law and Economics*. 25: 229-255.
41. Levy, B. & Spiller, P. T. (1994). *Regulations, Institutions, and Commitment: Comparative Studies of Telecommunications*. Cambridge: Cambridge University Press
42. Lipset, S. M. & G. W. Marks. (2001). *It Didn't Happen Here: Why Socialism Failed in the United States*. Norton, New York.
43. Mantzavinos, C.; C. Douglass. North & S. Shariq. (2004). Learning, Institutions, and Economic Performance. *Perspective on Politics*. Vol. 2. Issue. 1. pp. 75-84.
44. Oliver E. W. (2002). The Lens of Contract: Private Ordering. *American Economic Review, American Economic Association*. 92(2): 438-443.
45. Rodrik, D. (2000). Institutions for High Quality Growth: What They Are and How to Acquire Them. *Studies in Comparative International Development*. 35(3): 3-31.
46. Roland, G. (2004). Understanding Institutional Change: Fast-Moving and Slow-Moving Institutions. *Studies in Comparative International Development*. 38(4): 109-131.
47. Shirley, Mary. (2005). Institutions and Development in Claude Menard and Mary Shirley Handbook of New Institutional Economics. Springer. Netherland: 611-638.
48. Spranz, R.; A. Lenger. & N. Goldschmidt. (2012). The Relation between Institutional and Cultural Factors in Economic Development – the Case of Indonesia. *Journal of Institutional Economics*. 8(4): 459-488.
49. Sudgen, R. (1989). Spontaneous Order. *The Journal of Economic Perspective*. 3(4): 85-97.
50. Todd, E. (1983). *The Explanation of Ideology: Family Structures and Social Systems*. New York: Basic Blackwell.
51. Todd, E. (1990). *L'Invention de l'Europe*. Paris: Seuil.
52. Trubek, D. M. & M. Galanter. (1974). Scholars in Self-Estrangement: Some Reflections on the Crisis in Law and Development. *Wisconsin Law Review*. 1062-1101.
53. Williamson, O. E. (1985). Assessing Contract. *Journal of Law, Economics, and Organization, Oxford University Press*. 1(1): 177-208.
54. Zweynert, J. (2009). Interests versus Culture in the Theory of Institutional Change?. *Journal of Institutional Economics*. 5(3): 339-360.